

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف به دنبال این بحث هستند که ما شرطیت طهارت تعبّدیه را نمی‌توانیم از دلیل استصحاب استفاده کنیم و همچنین دنبال رد این فرمایش مرحوم آخوند هستند که ایشان فرمود خود طهارت تعبّدیه شرط نیست، آنچه که شرط است احراز طهارت تعبّدیه است و عرض کردیم فرق میان این دو در این است که در احراز، کشف خلاف معنا ندارد و معقول نیست. الآن اگر کسی قبل از نماز به یک طریقی یا با استصحاب یا با قاعده‌ی طهارت احراز کرد طهارت تعبّدیه را، این احراز واقع می‌شود. اگر بعد از نماز معلوم شد که این لباس نجس بوده معنایش کشف خلاف نیست برای اینکه احراز کرده و شرط هم خود احراز است، اعم از اینکه مطابق با واقع باشد یا نباشد! اما در خود طهارت تعبّدی کشف خلاف معنا دارد یعنی اگر بگوئیم احراز شرطیت ندارد، اما در طهارت تعبّدی شرط خود طهارت است نه احراز، بعد از نماز وقتی ببینیم لباس در نماز نجس بوده به این معناست که این طهارت تعبّدیه هم نیست، چون طهارت تعبّدیه جای طهارت واقعی می‌نشیند.

همانطوری که اگر کسی فکر کند که این لباس طهارت واقعی دارد بعد از نماز کشف خلاف در مورد آن معنا دارد در طهارت تعبّدیه هم کشف خلاف معنا دارد اما در احراز، این احراز امرش بین الوجود و العدم قبل از صلاة است، احراز کرد این طهارت ظاهری را. در خود احراز کشف خلاف معنا ندارد، چون امرش بین الوجود و العدم است.

اصفهانی قدس سره دنبال این است که بفراید ما از دلیل استصحاب نمی‌توانیم برای خود طهارت تعبّدی، شرطیتی را به دست بیاوریم. فرمود بین قاعده‌ی «کل شیء طاهر» و بین دلیل استصحاب فرق وجود دارد و بعد از اینکه بیان فرق کرد، آمد از دو راه مسئله‌ی شرطیت طهارت تعبّدی را تصویر کرد. قبل از اینکه دنباله‌ی بحث اصفهانی را عرض کنیم یک حاشیه‌ی مختصری را عرض کنیم و بعد کلام ایشان را دنبال کنیم.

حاشیه بر کلام محقق اصفهانی

1- محقق اصفهانی می‌فرماید «کل شیء طاهر» در مقام جعل شرطیت است، بینه در مقام جعل شرطیت نیست، در مقام بیان وجود شرط است، استصحاب در مقام جعل شرطیت نیست در مقام بیان بقاء شرط است، این سه تا نتیجه‌ای که مرحوم اصفهانی از سه تا دلیل گرفتند. از «کل شیء طاهر» جعل شرطیت را در آوردند که دیروز توضیحش را عرض کردیم. بینه دلالت بر وجود شرط دارد و استصحاب دلالت بر بقاء آن شرط موجود دارد.

اشکال این است که کل شیء طاهر چطور دلالت بر جعل شرطیت می‌کند آیا شارع در مقام این است که اگر یک شیئی مشکوک شد طهارت را در آن مورد جعل ثانوی کند؟ کل شیء طاهر هم به نظر ما مثل بینه است، بینه خبر می‌دهد این شیئی که شما شک دارید پاک است یا نه؟ می‌گوید إنه طاهر، کل شیء طاهر هم می‌گوید هذا المشکوک طاهر، إخبار به وجود شرط است. کل شیء طاهر درست است در مقام این است که مولا در فرض شک، تکلیف را معین می‌کند این را قبول داریم، به عنوان یک قاعده‌ی کلی هم بیان می‌کند، درست است که نمی‌خواهیم بگوئیم مولا فقط خبر می‌دهد، در بینه یک چیزی شبیه خبر است می‌گوید إن الشرط موجود، کل شیء طاهر از این جهت فرق دارد که مولا انشاء می‌کند، لسان لسان خبر است اما در مقام انشاء است و ما قبول داریم، اما نه انشاء جعل شرطیت بلکه انشاء وجود شرط. می‌گوید در جایی که شما شک دارید من تعبداً می‌گویم شرط موجود است، تعبد نیاز به انشاء دارد با جمله‌ی خبری محض نمی‌شود تعبد محقق شود. مولا می‌گوید در آنجا که شما شک دارید من وجود شرط را انشاء می‌کنم لذا هر چه ما تأمل کردیم که چطور از کل شیء طاهر ما می‌توانیم شرطیت طهارت را به نحو مجعول در بیاوریم نمی‌شود!

2- در عبارات مرحوم اصفهانی ایشان یک استدلالی هم داشتند که فرمودند التعبد بالطهارة مستلزمٌ للتعبد بأحكام الطهارة، تعبد به طهارت مستلزم تعبد به احکام طهارت است این درست است. بعد فرمودند احکام اعم است از احکام تکلیفیّه و وضعیه، احکام تکلیفیّه که شامل لباس پاک، جواز دخول در نماز و غیره می‌شود، برای احکام وضعیه هم مسئله‌ی شرطیت را مطرح کردند.

به نظر ما یک مغالطه همین جاست. می‌گوئیم تا اینجا مسئله درست است وقتی مولا در مورد شک ما را متعبد به طهارت می‌کند متعبد به احکامش کرده یکی از احکام هم شرطیت است اما تعبد به شرطیت معنایش جعل شرطیت نیست همه‌ی حرفها همین جاست. تعبد به شرطیت یعنی تعبد به وجود الشرط. مگر ما در بینه تعبد به شرطیت نداریم، مگر در استصحاب تعبد به شرطیت به این معنا که می‌گوئیم آنجا یا شرط موجود است و یا باقی است؟ مولا می‌خواهد بگوید در جایی که شما شک دارید متعبد باشید به طهارت به این معنا که شرط موجود است یا شرط باقی است، لذا تعبد به شرطیت در کلام مرحوم اصفهانی مساوی قرار داده شده با جعل شرطیت در حالی که چنین چیزی نیست. تعبد به شرطیت یعنی تعبد به وجود شرط، طهارت که شرط برای نماز است در این لباس موجود است.

این یک اشکال که ایشان می‌خواهند فرق بگذارند بین لسان کل شیء طاهر از یک طرف و بینه و استصحاب از طرف دیگر. به نظر می‌رسد بین اینها از این جهت فرقی وجود ندارد.

3- اگر شارع بخواهد طهارت تعبدیه را کافی بداند، آیا شارع باید بفرماید من همان طوری که طهارت واقعیّه را شرط قرار دادم برای نماز، طهارت ظاهریّه هم در عرض آن شرط است؟ یعنی شارع اگر بخواهد طهارت تعبدیه را بگوید کافی است، سؤال همین جاست که آیا به این معناست که برای طهارت ظاهریّه جعل شرطیت کند یا نه؟ ما در نماز یک شرط بیشتر نداریم و آن هم طهارت واقعیّه است. شارع با استصحاب و بینه و کل شیء طاهر می‌گوید طهارت ظاهریّه هم جای طهارت واقعیّه می‌نشیند این هم کفایت می‌کند. اینکه این جای او می‌نشیند به این معنا نیست که شارع جعل شرطیت مستقل و رای طهارت ظاهریّه کند، شارع و رای طهارت واقعیّه جعل شرطیت کرده و فرموده لا صلاة إلا بطهور، ما باشیم و این روایت بر فرضی که این روایت در طهارت خبیثه هم بیاوریم، می‌گوئیم طهارت واقعیّه یعنی لباس باید واقعاً پاک باشد.

دلیل استصحاب می‌گوید اگر ظاهراً لباس پاک بود با استصحاب می‌توانی نماز بخوانی، یک توسعه‌ای می‌دهد. حالا که توسعه داد آیا به این معناست که برای طهارت ظاهریّه یک جعل شرطیت مستقل کند، بگوید من همانطوری که طهارت واقعیّه را شرط قرار دادم طهارت ظاهریّه را هم می‌خواهم شرطیت قرار بدهم؟ نه. مثل اینکه جایی که مولا می‌گوید اکرم العالم و بعد می‌گوید کسی که ولد عالم است هم عالم، وقتی می‌گوید ولد العالم عالم به این معنا نیست که یک چیز دیگری را می‌خواهد موضوع قرار بدهد، موضوع عالم است، می‌گوید اکرم العالم. بعد می‌گوید ولد العالم عالم به این معنا نیست که دو تا موضوع می‌خواهد

درست کند، همان موضوع را یک مقدار توسعه می‌دهد، اینجا نمی‌گوئیم حالا که گفت ولد العالم عالم پس الآن دو موضوع داریم! یک موضوع عالم است و یک موضوع دوم ولد العالم است، عرف که چنین استفاده‌ای نمی‌کند، بلکه می‌گوید همین ولد العالم هم مولا گفته عالم، حالا می‌آئیم در ما نحن فیه می‌گوئیم یک چیزی را شرط قرار داده برای طهارت واقعیّه، در دلیل دیگر می‌گوید من طهارت ظاهریه برایم کافی است، می‌گوئیم این جای طهارت واقعیّه می‌نشیند یعنی همان طوری که طهارت واقعیّه شرط است این هم همان شرطیت را دارد اما دیگر جعل شرطیت مستقل نمی‌خواهد.

عرضم این است حالا که کل شیء طاهر آمد، استصحاب آمد، از این به بعد چه چیزی می‌خواهد اتفاق بیافتد؟ آیا از این به بعد شارع می‌خواهد در کنار طهارت واقعیّه یک چیز دیگری را هم شرط قرار بدهد؟ روی این فکر کنید.

ادامه دیدگاه محقق اصفهانی

محقق اصفهانی می‌فرماید اشکال این که مرحوم آخوند احراز طهارت تعبیه را شرط قرار داده این است که: اولاً غیر معقول است؛ ثانیاً خلاف ظاهر دلیل استصحاب است.

اولاً می‌فرماید غیر معقول است، چرا؟ می‌فرماید نظیر همان اشکالی که اصولیون در اخذ علم به یک حکم در موضوع آن حکم مطرح می‌کنند در این جا مطرح است؛ مولا بگوید من وجوب را برای این نماز جعل می‌کنم برای کسی که علم به همین وجوب دارد، قبلاً در جای خودش خواندید این مستلزم دور است، مشهور می‌گویند این مستلزم دور است و معقول نیست، شارع می‌تواند بگوید الصلاة واجبه، بگوید من نماز را واجب قرار می‌دهم لِمَنْ عَلِمَ بهذا الوجوب؟ نمی‌شود، یا بگوید واجب است نمازی که معلومه الوجوب است این محال است، دور لازم می‌آید، که در جای خودش گفتند و ما وارد بیان دورش نمی‌شویم و روشن است. مرحوم اصفهانی می‌گوید شبیه آن محذور اینجاست؛ اگر مولا بگوید احراز طهارت تعبیدی شرط، این کلام سه قسمت دارد، جعل شرطیت کند برای احراز طهارت تعبیدی، می‌فرمایند این معقول نیست به این بیان که خود طهارت تعبیدی یعنی طهارتی که شرطیت برایش جعل شده، آن وقت این جمله برمی‌گردد به اینکه احراز طهارتی که شرطیت برایش جعل شده شرط، شرطیت متوقف بر شرطیت می‌شود، شارع می‌گوید شرط است و جعل شرطیت می‌کند برای چی؟ موضوع این حکم چیست؟ احراز طهارت تعبیدی، می‌گوئیم طهارت تعبیدی را معنا کنید، می‌گوئید الطهارة التي جعلت الشرطية لها، پس می‌شود شرط است احراز طهارتی که شرط است، شرط است احراز طهارتی که شرطیت بر او جعل شده، شرطیت متوقف بر شرطیت می‌شود، لذا می‌فرمایند غیر معقول است.

ثانیاً می‌فرماید خلاف ظاهر است، ما وقتی به دلیل استصحاب مراجعه کنیم، در دلیل استصحاب آنچه وجود دارد این است که طهارت تعبیدی برای دخول در نماز کافی است، اما کجای دلیل استصحاب احراز طهارت تعبیدی را دلالت دارد؟ در صفحه 73 می‌فرمایند «أنّ الظاهر من الطهارة هو التّعبید بأحكامها، ظاهر از خود طهارت، تعبید به احکام طهارت است، «لا التّعبید بإحرازها» نه طهارت به احراز طهارت. در جای دیگر می‌گویند شرطیت احراز، از خود دلیل استصحاب استفاده نمی‌شود.

در جای دیگر می‌گویند خود طهارت ظهور در این دارد که تعبید به خود طهارت کافی است نه احراز این طهارت. حالا راجع به این احراز ایشان یک شقوقی هم ذکر می‌کند و احتمالات مسئله را که انسان احساس می‌کند ایشان خودش را جای مقنن نشانده است؛ برای نماز طهارت لباس شرط است، کدام طهارت؟ واقعی یا ظاهری؟ خود طهارت یا احراز آن؟ احراز واقعی یا احراز تعبیدی؟ می‌فرماید که مراد مرحوم آخوند از احراز طهارت تعبیدی، کدام احراز است؟

اگر احراز تعبیدی مراد است که باید از دلیل استصحاب یا بینّه یا ... استفاده شود و اینها هیچ کدام دلالت بر احراز ندارد.

اگر احراز واقعی را می‌گوید آن وقت مرحوم اصفهانی می‌فرماید ورق برمی‌گردد، شما اگر احراز واقعی طهارت تعبدی را بگوئید این احراز واقعی مثل طهارت واقعیّه دو تا شرط در کنار هم هستند، آن وقت مشکل این است که باید بگوئیم طهارت واقعیّه شرط است عند عدم احراز واقعی طهارت تعبدی، این خلاف ظاهر ادله‌ای است که طهارت واقعیّه را شرط قرار داده است. مسئله را به این برمی‌گردانند که این شرط در فرض وجود آن شرط یا در فرض عدم آن شرط، شرط است، آن شرط هم در فرض وجود و عدم این شرط است شارع ما را مخیر بین اینها قرار داده دلیلی برایش نداریم یا گاهی اوقات تخییر را هم اثبات می‌کنند که غیر معقول است.

پس در احراز واقعی صفحه برمی‌گردد، مثل طهارت واقعیّه دو تا شرط کنار هم قرار می‌گیرد، نتایج کاملاً مختلف می‌شود. احراز تعبدی هم باید از این ادله‌ی استصحاب استفاده شود که استفاده نمی‌شود! پس فرمودند اگر مولا بخواهد احراز را شرط قرار بدهد اولاً غیر معقول، ثانیاً غیر مطابق لظاهر الدلیل، با استصحاب سازگاری ندارد، این خلاصه‌ی اشکالی است که اصفهانی به مرحوم آخوند دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين